

## در رابطه با سی امین سالگرد انقلاب ایران

نویسنده : تراب ثالث

ترجمه : صادق افروز

سی سال پس از انقلاب 1979 ایران که یکی از مهمترین انقلابات قرن بیستم بود تأثیرات عمیق این انقلاب همچنان در داخل ایران و سراسر خاور میانه مشاهده می شود . اگرچه این انقلاب واکنش مستقیمی به انقلاب سفید شاه در دهه 60 بود، اما ریشه های عمیق تاریخی اش به انقلاب 1906 مشروطیت ایران باز می گشت. در مقایسه با انقلاب مشروطیت ، انقلاب بهمن ( انقلاب دوم) در شرایط تاریخی بسیار متفاوتی بوقوع پیوست و نیروهای اجتماعی جدید و وظائف تاریخی نوینی رابه جلو آورد ولی در همان بدو امر مشکلات و معضلات حل نشده انقلاب مشروطیت ( انقلاب اول) را به نمایش گذاشت . پس از انقلاب اول حاکمان ایران رو به سوی ارتش قزاق روسیه کردند تا مجلس تازه تاسیس شده را به زیر یوغ خود بکشند. از این رو تمام وظائف مهم تاریخی که جامعه ایران در آستان قرن بیستم با آن مواجه بود حل نشده به جای خود باقی ماند .جامعه ایران بطور کل تا انقلاب دوم همچنان عقب افتاده باقی ماند و زیر سلطه یک سیستم استبدادی مطلقه که قریب یک قرن قبل موفق به سرنگونی آن شده بود، زجر کشید.

به هنگام انقلاب دوم، در ایران سیستم سرمایه داری به سیستم مسلط تبدیل شده بود. و این نه فقط به دلیل غالب شدن وجه تولید سرمایه دارانه در جامعه بلکه از آن مهم تر از لحاظ تغییر کیفی ماهیت طبقاتی دولت. ایران قبلا هر چه که بود، در زمان انقلاب دوم از یک اقتصاد سرمایه دارانه و یک دولت بورژوا برخوردار شده بود. عامل مهم در تاریخ جدید ایران همین تغییر است که به دنبال سرکوب تحولات انقلابی از پایین، توسط نیروهای دولتی از بالا و با خشونت و سقاوت انجام گرفته است. اگر طبقات حاکم از سال 1906 با چالش های انقلابی روبرو بوده اند، پس چگونه توانسته اند نیروهای لازم را برای حفظ سلطه خود طی این مدت و ادامه تغییرات از بالا گرد آورند؟ پاسخ این است که "نه به تنهایی!" مشخصه بسیار مهم و اساسی دیگر در تاریخ ایران این است که کل دوره تغییرات از بالا مصادف است با دوران مداخلات خارجی (تا سال 1917 امپریالیسم روس و انگلیس مشترکاً، از 1917 تا 1953 امپریالیسم انگلیس و از 1953 تا 1979 امپریالیسم آمریکا).

نتیجه این دخالت‌ها موقعیت متناقضی بود که ایران در آستانه انقلاب دوم خود را در میان آن می‌دید. در 1979 سرمایه‌داری در ایران حاکم بود، اما رژیم سیاسی آن به استبداد آسیایی بیشتر شباهت داشت تا پارلمانتاریسم بورژوازی. استبداد سلطنتی نه صرفاً به مثابه بقایای یک گذشته آسیایی، بلکه فرانکشتاین جدیدی که با ترکیبی از قطعات مختلف از زباله دانی تاریخ ایران از نو ساخته شده بود و حیات خود را مدیون امپریالیزم بود. به علاوه، دیکتاتوری شاه صرفاً یک ناهماهنگی ساده در یک نظام شکوفای سرمایه‌داری نبود. در واقع ایجاد آن نوع سرمایه‌داری از بالا بدون وجود چنین هیولایی در راس آن امکان‌پذیر نبود. دومی پیش شرط اولی بود. شعار انقلابیون مشروطه در دوره‌ای که هنوز طبقه سرمایه‌دار چشمگیری در جامعه دیده نمی‌شد، عبارت بود از "آزادی، قانون، امنیت". به هنگام انقلاب 1979، شاه همچنان فوق‌قانون حکومت می‌کرد، و هیچ شهروندی، حتی اعضای خود طبقه حاکم، آزادی و امنیت نداشتند. همچون شاهان مغول قبل از او که ایالات را به خدمتکاران وفادار خود هدیه می‌دادند، رژیم شاه نیز حقوق انحصاری تولیدات سرمایه‌داری را به ایادی خاندان سلطنتی می‌فروخت. و در همین زمان، انحصارات بین‌المللی که فروشنده اصلی بودند این اقدامات را به عنوان "انقلاب سفید شاه" مورد تحسین قرار می‌دادند. بنابر این آنچه شاه را بر سر قدرت نگه می‌داشت قبل از آنکه قدرت و نیروی روابط سرمایه‌داری باشد، موقعیت ایران در دنیای سرمایه‌داری بود که او را به ابزار حاکمیت پلیسی مسلح کرده بود.

بنابراین، قبل از آنکه انقلاب دوم سر بلند کند، ماسک مرگ انقلاب اول را به چهره داشت. این به تنهایی مسئله عجیبی نبود. بسیاری از انقلابات در کشورهای عقب مانده همواره بار سنگین انقلابات شکست خورده قبل از خود را حمل می‌کنند. در ایران، اما، تاریخ گره ویژه‌ای نیز بدان افزوده بود. در همان آغاز بحران انقلابی در سال 1976-1977، نیروهای مترقی انقلابی نه تنها مجبور به مواجهه با طبقه حاکم سرمایه‌داری مورد تایید و حمایت آمریکا بودند، بلکه باید با طبقات حاکم ماقبل سرمایه‌داری، بازرگانان و یار غار و شریک‌شان در طول قرن‌ها جنایت و خیانت یعنی سلسله مراتب روحانیت شیعه نیز مقابله کنند. این‌ها که هر دو تا قبل از انقلاب سفید شاه جزئی از طبقات حاکمه محسوب می‌شدند، پس از آن به اپوزیسیون شاه پیوسته بودند.

این اقشار را نباید با آنچه به عنوان بورژوازی ملی شناخته می‌شود، اشتباه گرفت. هر چند که خود مقوله "بورژوازی ملی" یکی از اغتشاش‌آفرین‌ترین مقولات قرن بیستم بوده است. در تاریخ معاصر ایران، این اقشار به اصطلاح سنتی طبقه حاکم، به دلیل حراست و قیحانه‌شان از منافع ویژه دستگاه شیعه در برابر دیگر اقشار اجتماعی و در زدوبند های دایمی با قدرت های داخلی و خارجی همواره انگشت نما بوده اند. از سقوط صفویان به این سو دست های دخالتگر این دو گروه را می توان در تمامی چرخش های مهم تاریخی انتقال طولانی از بالا به سرمایه داری مشاهده کرد. در تمام شکست های جنبش های انقلابی رد پای این دو گروه را می توان پیدا کرد. این ها همان هایی هستند که با انقلاب مشروطیت

مخالفت کردند و پس از پیروزی آن به محمد شاه کمک کردند تا با ارتش قزاق روسیه انقلاب را به شکست بکشاند. نیم قرن بعد در 1953 بدون همکاری این دو لایه با ارتجاع داخلی و خارجی جنبش ملی شدن نفت که پیرامون مصدق گرد آمده بود به شکست نمی انجامید و سیا نمی توانست به این آسانی محمد رضا شاه (اکنون شاه شاهان) را مجدداً به تخت سلطنت بنشانند.

توگویی این دو لایه در درون خود تمام ژن های بورژواز کمپرادور سازشکاری های قبلی را حمل می کنند. درون شبکه ها و لابی های قدرتمند این اقشار همواره می توانستیم باند های مدافع منافع آمریکایی ها، انگلیسی ها، فرانسوی ها و حتی روس ها را مشاهده کنیم. همراه با این شبکه سیاسی، شبکه های مافیایی اقتصادی این دولایه نه تنها بر بزرگترین اراضی کشاورزی ایران دست انداخته بودند که در طول قرن ها شبکه توزیع را هم در انحصار خود داشتند. "مدرنیزاسیون" سرمایه دارانه تحت حکومت شاه طبعاً مستلزم کاهش قدرت اجتماعی سیاسی این دو لایه بود. اما شکل ناقص الخلقه رشد سرمایه داری در ایران تحت سلطه امپریالیسم آمریکا نه تنها این اقشار را تضعیف نکرد بلکه توانایی عظیم مالی جدیدی را در اختیارشان گذاشت که بتوانند دقیقاً در همان زمانی که این نوع رشد به بن بست رسیده بود، حتی قدرت شاه و امپریالیست های حامی اش را به چالش بطلبند.

بنابر این، از لحاظ نتایج تاریخی، باید گفت تراژدی انقلاب ایران در این بود که پس از موفقیت در سرنگونی رژیم شاه و دوستان آمریکایی اش در 1979، قدرت را به بخش های حتی عقب افتاده تر طبقه حاکم واگذار کرد، بخش هایی که تبار ارتجاعی شان به ضد انقلاب مشروطیت بازمی گشت. برای اتحادمرکب استبداد ایرانی و روسی 5 سال طول کشید تا انقلاب مشروطیت را به شکست بکشانند، انقلاب دوم اما به محض آن که اجازه داد اسلامی بشود شکست را در پیشانی خود حک کرده بود. هنگامی که این انقلاب اعلام پیروزی کرد، چیزی نبود جز یک انقلاب ضد انقلابی. انقلابی علیه تاریخ. سی سال بعد، هیچ جای شکی وجود ندارد که این انقلاب به حکومت اقشاری منجر شد که در مقام مقایسه با حاکمان سرنگون شده از گوشه های تاریک تری از تاریخ ایران بیرون کشیده شده بودند و تغییراتی که اینان در زیرساخت اقتصادی سرمایه داری ایران ایجاد کرده اند منجر به تثبیت رژیم سرمایه داری محتضری شده است به مراتب استبدادی تر، انحصاری تر، فاسد تر و وابسته تر از آن که سی سال قبل سرنگون شده بود.

داستان انقلاب "اسلامی" ایران، بنابر این، قبل از هر چیز داستان چگونگی موفقیت ضد انقلابی است که توانست با قرار گرفتن در رهبری آن، انقلاب اصیل مردمی را به یغما ببرد. آیا این عقب گرد تاریخی خصلت غریب ایرانی هاست؟ یا باید علت را در "اعتبار" اسلام جستجو کرد؟ خود خمینی دستان نامرئی خداوند را در پس پشت ماجرا می دید، اما نیازی نیست ما در این جستجو دورتر از نظام جهانی سرمایه داری و رهبرش امپریالیسم آمریکا برویم که بدون دخالت دستان خون آلودش هیچکدام از این سناریو ها، حتی سناریوهایی که امروزه در حال اجرا هستند، رخ نمی دادند. واقعیت ساده و امروزه مستند این است

که در ابتدا امپریالیسم آمریکا هر نوع آلترناتیوی را در ایران مورد بررسی قرار داد تا بتواند دولت بورژوازی را سرپا نگهدارد، ولی سرانجام آگاهانه روبسوی فاشیسم مذهبی کرد. برای شکست انقلاب 1906 دخالت نظامی مستقیم امپریالیسم لازم بود، اما در انقلاب 1979 امپریالیسم "عاقل تر" که نقداً از وفاداری ابزار نظامی و جاسوسی متعددی نظیر ساواک و ارتش سلطنتی بهره مند بود، ضد انقلاب را در راس انقلاب قرار داد. اسناد تاریخی سی سال اخیر نشان داده اند که امپریالیسم آمریکا نه تنها با ضد انقلاب اسلامی معامله کرد که متحدین غربی اش را نیز نسبت به این سیاست قانع ساخت. مسلم این است که بدون یاری امپریالیسم، پیروزی ضد انقلاب اسلامی قابل تصور نبود.

با پشتیبانی از اسلامیزه شدن انقلاب ایران، امپریالیسم توانست انقلاب ایران را شکست دهد و نظام سرمایه داری را محفوظ نگه دارد، اما به قیمت ایجاد هیولای تئوکراتیکی که نه تنها جامعه ایران را به قبل از قرن 19 پرتاب کرده است که به یکی از نیروی ارتجاعی مهم جهانی علیه جنبش های سکولار و مترقی از جنوب شرقی آسیا تا آفریقای شمالی، و به ویژه در خاورمیانه، تبدیل شده است. امروزه، همین جریاناتی که با کمک امپریالیسم از غارهای تاریخ به بیرون خزیدند، حتی منافع خود امپریالیسم را تهدید می کنند. این نخستین باری نیست که سگ هار اربابش را گاز می گیرد. و در واقع، با رشد احساسات ضد امپریالیستی در منطقه خاورمیانه، هرچه بیشتر گاز بگیرد قدرتت افزوده می شود. هنگامی که بخش مهمی از چپ ضد سرمایه داری در غرب برای فاشیسم مذهبی به عنوان نیروئی ضد امپریالیست هورا می کشد، ما از مردم ستم دیده فلسطین که در چنگال سگ دیگر هار امپریالیسم آمریکا رها شده اند، چه انتظاری داریم؟

این شکست بار دیگر خصلت اصلی دوران ما را برجسته می کند. سرمایه داری همچنان رشد می کند و حتی در دوران نزول تاریخی اش مسلط باقی مانده است. این تداوم اما همزمان مارپیچ سرطانی بازگشت به گذشته ماقبل سرمایه داری را نیز باز تولید می کند. مثال انقلاب ایران نشان داد که در دوران افول این نظام جهانی، حفظ ظاهر دمکراتیک در متروپل باید با تقویت فاشیسم مذهبی در حاشیه همراه باشد. امروزه، صدور امپریالیستی سرمایه چیزی جز صدور بربریت نیست. سی سال پس از انقلاب شکست خورده، انقلاب دوباره جان می گیرد تا طبقه حاکم ایران را به چالش بطلبد. اما دور تسلسل خبیث تاریخ ایران نیز باز گشت می کند. تحریم های امپریالیستی و تهدید به دخالت نظامی در ایران، بار دیگر ارتجاعی ترین اقشار طبقه حاکمه ایران را تقویت خواهد کرد تا هر چه آزادانه تریه سرکوب نیروهای مترقی مبادرت کنند. آیا کسی می تواند تصور کند که آخرین طرح امپریالیستی برای تغییر رژیم در ایران چیزی بهتر از آن باشد که در 1979 انجام دادند؟

تاریخ نگارش به انگلیسی : ژانویه 2009

تاریخ ترجمه به فارسی : فوریه 2009